جلسه 122

**دو‌شنبه - 02/04/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که آیا اخذ قصد قربت به معنای قصد امتثال امر مولی در متعلق امر ممکن است یا ممکن نیست؟ عرض کردیم که منسوب به مشهور متأخرین امتناع آن است و برای اثبات امتناع به وجوهی استدلال شده. چهار وجه را ذکر کردیم و از آن‌ها جواب دادیم.

وجه پنجم (شهید صدر): نتیجه اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر، تعلق اراده به اراده است (و این محال است) چون قصد امتثال یعنی اراده امتثال

رسیدیم به وجه پنجم؛ وجهی که در بحوث مطرح کرده و اختیار کرده. ایشان فرموده است: اگر قصد امتثال امر در متعلق امر اخذ بشود، مستلزم یک محذوری است که محقق اصفهانی به آن اشاره کرده و آن محذور محرک بودن امر است به محرکیت خودش. و ما می‌‌توانیم کلام ایشان را این‌گونه تفسیر کنیم بگوییم محرکیت امر یعنی امر سبب بشود که در نفس مکلف اراده منقدح بشود به انجام متعلق امر. اگر مولی امر بکند به ذات نماز، این امر صلاحیت محرکیت به متعلقش دارد یعنی سبب بشود که در نفس مکلف اراده به انجام نماز منقدح بشود، اما اگر امر بکند به نماز به قصد امتثال امر باید این امر نسبت به متعلقش که نماز به قصد امتثال امر است محرکیت داشته باشد، سبب انقداح اراده بشود نسبت به متعلقش که نماز به قصد امتثال امر است و این محال است. چرا؟ برای این‌که قصد امتثال چیزی نبود جز اراده امتثال، امر مولی به نماز به قصد امتثال منحل می‌‌شود به دو امر ضمنی: یکی امر به ذات نماز، ‌دیگری امر به قصد امتثال، امر به قصد امتثال یعنی امر به اراده امتثال امر، این به چه داعی خواهد بود؟ باید به داعی محرکیت مکلف باشد نسبت به انجام متعلقش که اراده امتثال است. محرکیت را هم که معنا کردیم یعنی این‌که امر سبب انقداح اراده به اتیان متعلقش باشد که در این‌جا متعلق این امر ضمنی به قصد امتثال اراده امتثال است. این معنایش این خواهد بود که امر مولی به قصد امتثال سبب اراده مکلف بشود به قصد امتثال یعنی به اراده امتثال، مکلف بر اثر این امر اراده بکند که اراده بکند این امر را امتثال بکند، این محال است. مگر می‌‌شود اراده تعلق بگیرد به خود اراده؟ اگر بگویید داعی از این امر به نماز به قصد امتثال این است که سبب اراده مکلف بشود به انجام ذات نماز، این معنایش این است که آن امر ضمنی دوم به قصد امتثال بدون داعی محرکیت باشد، در حالی که قوام امر به این است که به داعی محرکیت به انجام متعلقش باشد.

این محصل مطلبی است که در بحوث جلد 2 صفحه 83 بیان کردند.

اشکال: برای این‌که مکلف به داعی نفسانی اکتفاء نکند که سبب فوت غرض مولی است، ‌مولی قیدی می‌‌زند در متعلق امرش؛ لزومی ندارد این تقیید هم داعی محرکیت داشته باشد

جواب این فرمایش این است که ما اختیار می‌‌کنیم که داعی از امر به نماز به قصد امتثال امر محرکیت به ذات نماز است، ‌داعی از این امر این است که این امر سبب اراده مکلف بشود به ذات نماز نه این‌که سبب اراده مکلف بشود به اراده امتثال این امر. این امر ضمنی به قصد امتثال به داعی حفظ غرض مولی است، ‌اگر مولی این‌طور نمی‌گفت فقط امر می‌‌کرد به ذات نماز مکلف اگر داعی نفسانی داشت به اتیان نماز و بر اثر آن داعی نفسانی نماز می‌‌خواند نه بر اثر داعی الهی، ‌آن‌وقت به این نماز اکتفاء می‌‌کرد. برای این‌که مکلف به نماز به داعی نفسانی اکتفاء نکند که سبب فوت غرض مولی است، ‌مولی قیدی می‌‌زند در متعلق امرش؛ لزومی ندارد که این تقیید متعلق امر هم داعی محرکیت داشته باشد.

راجع به این مطلب هم که اراده اراده امتثال محال است، ما یک عرضی داریم و آن این است که طبق این بیان مولی و خداوند متعال محال است امر کند که مکلف قصد امتثال امر پیامبر را بکند. ‌خداوند متعال بفرماید هر دستوری پیامبر داد قصد امتثال آن را بکنید، یعنی اراده امتثال آن را بکنید، خداوند امر می‌‌کند مردم را به این‌که اراده بکنند امتثال کنند امر پیامبر را و کاری که پیامبر فرموده انجام بدهند به قصد امتثال امر او، باید بگویید این محال است. چرا؟ برای این‌که این امر خدا به اراده امتثال امر پیامبر به داعی این است که محرک مردم باشد به این کار، محرکیت را هم که شما معنا کردید که یعنی این امر خدا سبب انقداح اراده بشود به انجام این کار، این کار چیست، ‌این کار اراده امتثال امر پیامبر است، پس امر خدا به قصد امتثال امر پیامبر به داعی این است که مکلف اراده کند که اراده کند امتثال کند امر پیامبر را و این محال است. در حالی که می‌‌دانیم این درست نیست. برای این‌که درست است که امر خدا به داعی این است که مردم اراده کنند امتثال امر پیامبر را ولی این مستلزم تعلق اراده به اراده نیست، ‌مستلزم این نیست که بگوییم باید مردم اراده کنند که اراده کنند امتثال امر پیامبر را. نه، وقتی متعلق امر خدا این بود که مردم اراده کنند امتثال امر پیامبر را، امر خدا به این به داعی ایجاد این اراده است در نفس مردم نه به داعی ایجاد اراده این اراده، نه، به داعی ایجاد خود این اراده است. خدا که می‌‌فرماید مردم! هرگاه پیامبر به شما امری کرد آن کار را انجام بدهید به قصد امتثال امر پیامبر، داعی از این امر خدا ایجاد اراده امتثال امر پیامبر است در نفس مردم نه ایجاد اراده مردم نسبت به اراده امتثال.

بله، در مورد امر ضمنی به قصد امتثال درست است، این معنا ندارد که یک امر ضمنی که مثلا نماز بخوانید به قصد امتثال امر، ‌این به داعی این باشد که مردم اراده کنند امتثال این امر را، هدف از امر ضمنی به قصد امتثال خود این امر این باشد که مردم اراده کنند امتثال این امر را. چون اگر این امر به ذات نماز سبب انقداح اراده در نفس مردم است به نماز که اراده می‌‌کنند نماز بخوانند و لو این امر ضمنی به قصد امتثال امر نباشد. اگر این امر به ذات نماز سبب انقداح اراده در نفس مردم نشود، امر ضمنی هم داشته باشد به این‌که اراده امتثال بکنید اثر ندارد. که ما هم قبول کردیم این را، ولی گفتیم اثرش محرکیت زایده به اراده امتثال نیست؛ اثرش حفاظت از غرض مولی است که اگر یک وقتی مردم به داعی نفسانی این فعل را که نماز است مثلا انجام دادند، اکتفاء به او نکنند، اعاده کنند او را به داعی الهی.

وجه ششم (محقق نائینی): امر مولی به قصد امتثال، فعل مکلف نیست و باید در موضوع خطاب اخذ شود و این دیگر متضمن امر فعلی به نماز نخواهد بود

وجه ششم وجهی است که محقق نائینی فرموده. ایشان فرموده: اگر شارع بگوید واجب است نماز بخوانید به قصد امتثال امر، قصد امتثال امر فعل مکلف است، متعلق تکلیف است، ‌ولی امر مولی که فعل مکلف نیست او باید در موضوع تکلیف اخذ بشود، نمی‌تواند در متعلق تکلیف اخذ بشود چون تحت اختیار مکلف نیست. باید شارع در موضوع خطاب صل بقصد امتثال الامر اخذ کند که اذا وجد الامر بالصلاة فصلوا بقصد امتثال الامر. چون هر چیزی که تحت اختیار مکلف نبود و در موضوع تکلیف اخذ شد بازگشتش به قضیه شرطیه است که اذا وجد هذا الموضوع وجد الحکم. شارع هم در صل بقصد امتثال الامر باید امر مولی را در موضوع اخذ کند بگوید اذا وجد امر بالصلاة فصلوا بقصد امتثال الامر و این دیگر متضمن امر فعلی به نماز نخواهد بود. توقف پیدا می‌‌کند فعلیت امر به نماز بر وجود امر، اگر امر به نماز بود امر به نماز است، ‌این معنا ندارد؛ توقف الشیء علی نفسه می‌‌شود. مگر این‌که بیایید مبنای ما را بگویید که با دو امر استقلالی این مطلب بیان شود: یک امر استقلالی بگوید صل که مفادش امر به نماز است، با امر استقلالی دوم بگوید صل بقصد امتثال ذلک الامر الاول. ولی فعلا فرض این است که در متعلق امر اول بخواهیم اخذ کنیم قصد امتثال امر را، این محال است.

این فرمایشی است که در اجود التقریرات جلد 1 صفححه 106 از محقق نائینی نقل شده.

اشکال: با همین خطاب صل بقصد امتثال الامر دارد موجود می‌‌کند این امر به نماز را بنابراین لزومی ندارد آن را در موضوع اخذ کند

مرحوم آقای خوئی اشکال کردند فرمودند چه لزومی دارد هر قیدی که در خطاب است و خارج از اختیار مکلف است در موضوع حکم اخذ بشود به نحو قضیه حقیقیه که به قول محقق نائینی مآلش به قضیه شرطیه است. در مثال اکرم العالم چون امر به اکرام عالم بدون وجود عالم لغو است می‌‌گوییم بازگشتش به این است که ان وجد عالم فأکرمه، اما در مانحن‌فیه وقتی خود شارع می‌‌بیند که دارد امر به نماز را همین الان انشاء می‌‌کند، ‌چه لزومی دارد معلق کند امر به نماز به قصد امتثال امر را بر وجود امر بگوید اگر امر به نماز باشد نماز بخوانید به قصد امتثال امر. ‌همین الان این "اگر" را دارد محقق می‌‌کند، با همین خطاب صل بقصد امتثال الامر دارد موجود می‌‌کند این امر به نماز را، منتها امر به نماز مشروط به قصد امتثال امر.

انصافا فرمایش آقای خوئی فرمایش متینی است. این مطلب را در محاضرات جلد 2 صفحه 158 مرحوم آقای خوئی بیان فرمودند و کاملا متین است.

وجه هفتم (بحوث در تکمیل وجه ششم): برای احتراز از تشریع محرم، مولی باید وصول حکم را در موضوع حکم اخذ کند و این محال است

وجه هفتم برای اثبات امتناع اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر، وجهی است که در بحوث به عنوان متمم وجه قبلی که مربوط به محقق نائینی بود بیان کردند. در بحوث جلد 2 صفحه 79 فرمودند: ما کلام محقق نائینی را تکمیل می‌‌کنیم. اگر آنی که لازم بود تنها وجود امر بود، ‌بله، اشکال آقای خوئی وارد بود که با همین خطاب مولی امر خودش را انشاء می‌‌کند؛ نیازی به تعلیق نیست، ‌نیازی نیست بگوید اگر امر به نماز باشد نماز بخوانید با قصد امتثال امر. و لکن این امر مولی اگر واصل نشود به مکلف و مکلف قصد امتثال امر بکند این تشریع محرم است و مکلف متمکن نخواهد بود از قصد امتثال امری که متضمن تشریع محرم نباشد مگر در طول وصول امر مولی. حالا ممکن است وصول جزمی لازم نیست، احتمال وجود امر که وصول احتمالی است هم کافی است برای قصد امتثال امر رجاءا ولی بهرحال باید به مکلف واصل بشود امر مولی حالا یا وصول جزمی یا بگویید وصول احتمالی هم کافی است و الا اگر مکلف اصلا به او واصل نشود امر مولی نه جزم به آن پیدا کند نه احتمال آن را بدهد، غافل باشد از وجود امر، ‌قاطع باشد به عدم وجود امر می‌‌تواند قصد امتثال امر بکند به نحوی که مستلزم تشریع محرم نیست؟ نه. مولی اگر بخواهد بگوید صل بقصد امتثال الامر مطلقا که شامل شخصی می‌‌شود که غافل است یا قاطع است به عدم وجود امر این می‌‌شود تکلیف به غیر مقدور چون متمکن نیست از قصد امتثال امر به نحوی که متضمن تشریع محرم نباشد.

پس باید مولی بگوید اذا وصل الامر بالصلاة فصل بقصد امتثال الامر. و این محال است چون اخذ وصول حکم در موضوع خود حکم محال است. چرا؟ برای این‌که وصول حکم در طول وجود حکم است اگر بخواهد وجود حکم متوقف بر وصول حکم باشد دور محال است. وصول حکم فرع بر وجود حکم است، به نظر مکلف در رتبه سابقه بر وصول حکم حکمی باید فرض بشود تا بعد مکلف بگوید به من واصل شد، پس وصول حکم حداقل به نظر مکلف در طول حکم است و متوقف بر حکم است، اگر بخواهد حکم هم متوقف باشد بر وصول حکم، ‌این محال است.

این فرمایش به نظر ما ایرادهایی دارد:

اشکال اول: داعی از تکلیف باعثیت و محرکیت علی تقدیر الوصول است و لذا می‌‌گویید شامل غافل و ناسی هم می‌‌شود

اولا: شما بارها در بحوث این را فرمودید که داعی از تکلیف باعثیت و محرکیت علی تقدیر الوصول است و لذا می‌‌گویید شامل غافل و ناسی هم می‌‌شود. چرا؟ برای این‌که هدف از خطاب تکلیف این است که علی تقدیر الوصول محرک باشد، این هدف که علی تقدیر الوصول محرک باشد در مورد غافل و ناسی هم هست، علی تقدیر الوصول این‌ها غافل و ناسی نخواهند بود و امکان تحریک‌شان است. بله، عاجز که بعد از وصول خطاب تکلیف هم عاجز است آن‌جا امکان تحریک او علی تقدیر الوصول نیست و لذا خطاب تکلیف شامل او نمی‌شود. در مانحن‌فیه این مکلف علی تقدیر الوصول دیگر عاجز نیست. عجزش قبل الوصول است، پس وقتی بعد الوصول عاجز نیست، بعد از وصول این خطاب امر به صلات به قصد امتثال امر عاجز نیست از قصد امتثال امر به نحوی که متضمن تشریع نباشد، و لذا خطاب تکلیف مطلق است چون بعد از وصول این خطاب تکلیف فرض نمی‌شود مکلف عاجز باشد از قصد امتثال امری که خالی از تشریع است، ‌نیازی نیست ما مشروطش کنیم، خطاب تکلیف را مشروط کنیم اذا وصل الامر بالصلاة فصل بقصد امتثال الامر.

اشکال دوم: به جای وصول تکلیف می‌توان قدرت بر قصد امتثال امر را در موضوع اخذ کرد و لو قدرت در طول خطاب تکلیف

ثانیا: چه اشکالی دارد شارع بیاید بگوید اذا قدرت علی قصد امتثال الامر بنحو لایوجب التشریع فصل بقصد امتثال الامر؟ قدرت را در موضوع خطاب تکلیف اخذ کند نه وصول تکلیف را. ‌و ما قبلا گفتیم کافی است در شرطیت قدرت قدرت تعلیقیه، ‌قدرت مکلف بر امتثال و لو در طول خطاب تکلیف، و لو در طول وصول خطاب تکلیف. می‌‌گوید هر کس قادر است بر نماز به قصد امتثال امری که متضمن تشریع محرم نباشد باید این کار را انجام بدهد، ‌هر کس قادر است و لو در طول این خطاب تکلیف و در طول وصول آن، ‌مهم نیست، مشکل هم برطرف می‌‌شود.

اشکال سوم: محذوری ندارد شرط خطاب تکلیف وصول انشاء امری باشد که به برکت همین وصول، آن انشاء فعلی می‌شود

ثالثا: شما می‌‌توانید شرط خطاب تکلیف را ‌وصول انشاء امری قرار بدهید که فعلی می‌‌شود و لو به برکت همین وصول؛ ‌لازم نیست قبل الوصول وجوب نماز فعلی بشود، ‌نه، هرگاه واصل بشود به شما انشاء امر به نمازی که فعلی می‌‌شود و لو به برکت همین وصول. آن‌گاه نماز بخوانید به قصد امتثال این امر، هیچ دور محالی هم پیش نمی‌آید. چون آنی که متضمن دور است این است که حکم متوقف باشد بر وجود همین حکم فعلی، در رتبه سابقه بگوید هر گاه بر تو واجب شد نماز آن‌وقت نماز بر تو واجب است، این محال است چون وجوب نماز متوقف می‌‌شود بر وجوب نماز در رتبه سابقه بر این مکلف، اما اگر موضوع وجوب نماز بشود هر گاه واصل بشود به شما که ما انشاء کردیم وجوب نماز را به نحوی که وجوب نماز بر شما فعلی می‌‌شود و لو به برکت همین وصول انشاء نماز، آن‌وقت نماز بخوانید به قصد امتثال امر. تجب الصلاة بقصد امتثال الامر علی من علم بانشاء ‌هذا الوجوب بحیث لو وصل الیه صار الوجوب فعلیا، ‌این محذوری ندارد.

اشکال چهارم:‌ اگر وصول احتمالی کافی باشد، دیگر لازم نیست علم به حکم در موضوع حکم اخذ شود

رابعا:‌ وقتی شما قبول کردید که وصول احتمالی هم کافی است برای این‌که مکلف بتواند قصد امتثال امر بکند و لو رجاءا و احتیاطا، یعنی علم به حکم اخذ نشده در موضوع حکم، ‌دیگر محذوری پیش نمی‌آید، ‌شارع واجب می‌‌کند نماز به قصد امتثال امر را بر کسی که غافل از این نیست و قاطع به عدم این نیست، نه این‌که واجب کند نماز به قصد امتثال امر را بر کسی که علم دارد به این‌که این نماز به قصد امتثال امر بر او واجب است تا بگویید این مستلزم دور است. نه، ‌نماز به قصد امتثال امر واجب است بر همه مگر آن‌هایی که غافلند از این حکم یا قاطعند و جهل مرکب دارند فکر می‌‌کنند این حکم نیست، ‌دیگر هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید. غفلت و قاطع بودن به عدم وجوب نماز مانع از ثبوت حکم است، این‌که محذوری ندارد. خود ایشان هم در اصول پذیرفتند که این محذوری ندارد در بحث قطع.

اشکال پنجم: شمول خطاب تکلیف برای عاجز، محذور ثبوتی ندارد

خامسا: بر فرض هیچ‌کدام از این جواب‌ها درست نباشد، آخرش این است که این خطاب تکلیف به نماز به قصد امتثال امر شامل این غافل یا قاطع به عدم وجوب می‌‌شود که قادر نیست بر این‌که قصد امتثال امری بکند که متضمن تشریع محرم نباشد، چه اشکالی دارد؟ اطلاق خطاب شامل عاجز هم بشود، محذوری ثبوتی ندارد. فوقش این است که مولی می‌‌گوید چه کار کنم نمی‌توانم این عاجز را خارج کنم از خطاب امر، ‌از باب ضیق خناق خطاب امر شامل او شد کاری نمی‌توانستم بکنم. مشکل عقلی پیش نمی‌آید که خطاب شامل این عاجز از قصد امتثال امر به نحوی که متضمن تشریع محرم باشد نیست. و لذا به نظر ما این وجه هم تمام نیست.

محصل عرض ما این است که هیچ محذوری ما برای اخذ قصد امتثال امر در متعلق امر نمی‌بینیم.

ان‌شاء الله تتمه بحث را در جلسات آینده دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.